

تاملی در منابع نقلی دوران اموی و عباسی

مقدمه‌ای بر «اسلام وارونه»



محسن کدیور

۵ فروردین ۱۴۰۴

گفتنی فراوان است و وقت کم. اشتغالات من باعث شده که کمتر بتوانم با هموطنان و همزبانان گفتگو کنم. دلم در ایران جا مانده است و اوقاتم مصروف چیزهایی است که فکر می‌کنم بیشترین نیاز اکنون ماست. خیل نگران اوضاع غمبار سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی نباشیم. متأسفانه تا بوده چنین بوده است. بشرِ دو پا دارد امتحان بدی پس می‌دهد. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعَى (علق ۸-۶) «چنین نیست (که شما می‌پندارید) به یقین انسان طغیان می‌کند، از اینکه خود را بی‌نیاز ببیند و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگارت است.» ما شاهد طغیان قدرت و ثروت و بی‌پروایی انسان مدرن هستیم.

اما همه چیز سیاست نیست، سیاست هم همه چیز نیست، چیزهایی مهم‌تر از سیاست روزمره هست که در این مجال می‌خواهم یکی از آنها را که به حوزه علاقه، تجربه و تحقیق مربوط است با شما در میان بگذارم. مطابق عادت مألوف، مهمترین حرفهایم را در مبارک‌ترین شب سال در میان گذاشته‌ام، شب ۲۳ ماه مبارک رمضان که احتمالاً شب قدر است. البته امسال اعتدال سماوی یعنی ایام متبرک قدر با اعتدال ارضی یعنی نوروز دوست‌داشتنی مقارن شده، قرآن سعدین. این ایام از دو جانب بر شما مبارک باد. بحثم در ضمن ده نکته ارائه می‌شود. از انتقادات و پیشنهادات اهل نظر استقبال می‌کنم.

۱. سیاست اموی و عباسی

سألها قبل، در هم‌چو شبی یعنی ۲۳ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۵ در حسینیه ارشاد بحث [تاملی در منابع اعتقادی](#) را مطرح کردم. آن بحث بررسی انتقادی منابع روایی اعتقادی شیعه بود، خصوصاً کتب اربعه. بحث امشب من ادامه همان موضوع است در منابع روایی اهل سنت که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند و قرن‌ها خصوصاً

در قرون اول تا چهارم که دوران تکوین فرهنگ و تمدن اسلامی از یک سو و تدوین علوم اسلامی بوده، پیروان این مذهب زمام جهان اسلام را در دست داشته‌اند. تحقیقات اخیرم که به دلیل تدریس هفده ساله در غرب بیشتر متمرکز بر منابع اهل سنت و تحقیقات مستشرقان و اسلام‌پژوهان مدرن غربی است، جرقه عنوان اخیر را زد. پرسشهای فراوانی که از هم‌وطنان، هم‌زبانان و دیگران می‌رسد نیز مؤید این است که در این زمینه باید بیشتر سخن گفت.

فعلا از آنچه در زمان خلفای چهارگانه اول - که اهل سنت ایشان را خلفای راشدین می‌نامند - اتفاق افتاده در این گفتار چیزی نمی‌گویم، و بحث را متمرکز بر مقطعی می‌کنم که از سال ۴۱ هجری آغاز می‌شود و تا اواسط قرن چهارم ادامه می‌یابد. شروع این دوران آغاز خلافت معاویه بن ابی سفیان سرسلسله دودمان اموی است. آل ابی سفیان که شامل معاویه، یزید بن معاویه و معاویه دوم یعنی معاویه بن یزید است، در سال ۶۴ هجری جای خود را به بنی مروان می‌دهند، یعنی مروان بن حَکَم و ده نفر از اعقاب او که مهمترینشان عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک هستند. آل ابی سفیان و آل مروان که دودمان اموی را تشکیل می‌دهند تا سال ۱۳۲ هجری بر سر کار و پایتختشان دمشق بوده است. شاخه دیگر امویان در قرطبه (اسپانیای فعلی) تا قرن پنجم حکمرانی کردند که از بحث فعلی من بیرون است.

عباسیان با قیام سیاه جامگان در سال ۱۳۲ هجری به قدرت رسیدند، ابتدا در کوفه و چندی بعد با بنیادگذاشتن بغداد آنجا را پایتخت قرار دادند. نخستینشان سفاح، و مهمترینشان هارون الرشید بوده است. به مدت یک قرن یعنی تا سال ۲۳۲ یکی از مقتدرترین حکومت‌های جهان بوده است. از این سال تا سال ۳۳۴ هجری از سوی ترکان آسیای میانه قدرتشان رو به زوال نهاد و از این سال تا نیمه قرن پنجم نیمه‌تشریفاتی شدند و زمامداران واقعی جهان اسلام آل بویه و غزنویان بودند بنابراین می‌توان گفت در مقطع مورد بحث یعنی تا اواسط قرن چهارم

(مشخصاً دوران المطیع لله خلیفه بیست و سوم عباسی) امویان و عباسیان به ترتیب کارگردانان مقتدر فرهنگ و تمدن اسلامی بوده‌اند.

به لحاظ سیاسی امویان و عباسیان در این سیصد سال (۴۱ تا حوالی ۳۵۰) همگی با قدرت نظامی یا کودتا به قدرت رسیده سپس خلافت به شکل «موروثی» در اعقاب ذکورشان ادامه یافته است. به علاوه خلافت به ملوکیت یا سلطنت تغییر ماهوی پیدا کرد. در دوران اموی برتری عرب بر عجم به جای تساوی اسلامی استقرار یافت. ساده‌زیستی دوران پیامبر و چهار خلیفه بعدی جایش را به زراندوزی هیأت حاکمه داد. در این دوران مساجد آباد بود و قرآن فراوان اکرام می‌شد، اما جامعه در جهت دقیقاً مخالف با روح و شاکله قرآن حرکت می‌کرد. خلفای اموی و عباسی هیچ شباهتی در سیرت، منش و روش با پیامبر نداشتند. عنوان پرطمطراق «خلیفه رسول الله» یا جانشین پیامبر خدا را یدک می‌کشیدند، اما در تعارض با موازین نبوی حرکت می‌کردند.

۲. پیش‌بینی امام علی درباره وارونه شدن اسلام

به دو پیش‌بینی امام علی (ع) در نهج البلاغه که دقیقاً بر دوران مورد بحث قابل تطبیق است، اشاره می‌کنم:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ - لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ - وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ - وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ - خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى - سُكَّانُهَا وَعُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ - مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ ... (نهج البلاغه، حکمة ۳۶۹) «زمانی بر مردم برسد که در میان آنان از قرآن جز خطوطش، و از اسلام جز اسمش باقی نماند. مساجدشان در آن زمان از نظر ساختمان آباد، و از نظر هدایت ویران است. ساکنان و آباد کنندگان بدترین اهل زمینند، از آنان فتنه برخیزد و گناه در آنان لانه گیرد.» دورانی که جسم قرآن فراوان است و روح قرآن غایب، از اسلام فراوان دم زده می‌شود، اما حقیقت اسلام حذف شده است. مساجد پرجمعیت و به لحاظ ساختمان و گنبد و گلدسته بسیار آباد، اما این مساجد مرکز هدایت و صلاح نیست، کانون ضلالت و گناه است،

اهل این مساجد اهل شر و مولد فتنه هستند. آیا دوران بنی امیه و بنی عباس جز این بود؟

فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خِذَهُ وَرَكِبَ الْجُهْلُ مَرَائِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، ... فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، ... تَفِيضُ اللَّئَامِ فَيْضًا وَتَغْيِضُ الْكِرَامِ غَيْضًا، وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا وَسَلَاطِينُهُ سَبَاعًا وَأَوْسَاطُهُ أَكْالًا وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا، وَغَارَ الصَّدْقُ وَفَاضَ الْكَذِبُ، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرِّو مَقْلُوبًا. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸: ملاحم) «به وقت برپا شدن بیرق گمراهی، باطل در محلّ خود جای گرفته، و جهالت بر مرکب‌هایش سوار گشته، و گروه ستمگر بزرگ و فراوان گردد، و دعوت کننده به حق کم شود، ... در این وقت مردم پست فراوان، و خوبان کمیاب شوند. مردم (توانمند) آن روزگار همچون گرگ، و حاکمانشان درنده، و میانه حالشان طعمه، و نیازمندان‌شان مرده خواهند بود، راستی ناپدید شود، و دروغ فراوان گردد، ... و اسلام را همچون پوستین وارونه پوشند».

در خطبه ملاحم امیرالمؤمنین (ع) دورانی ترسیم می‌شود که اهل باطل زمام امور را به دست گرفته اند، جهالت در توده مردم بیداد می‌کند، ظلمه پرتعدادند، الناس علی دین ملوکهم، مردم پست فراوان و خوبان روزگار نادر، مردم گرگ‌صفت و زمامداران درنده، صداقت محو شده و دروغ تا دلتان بخواهد موج می‌زند، و مهمتر از همه اسلام وارونه شده است. از این بهتر دوران بنی امیه و بنی عباس قابل توصیف نیست. بارزترین مصداق دروغ، حدیث جعلی و نسبت دادن آن به رسول خداست. وارونه شدن اسلام، معکوس شدن نظام ارزشی جامعه است. شاقول کج شده و در میزان و کیل دست‌کاری شده است. در این دوران فقط پسر دختر پیامبر در کربلا به ناحق کشته نمی‌شود، قبل از آن اسلام را وارونه کرده بودند. معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک، هارون الرشید، و متوکل سنت نقلی پیامبر را تحریف کرده‌اند. مزه نان را در ذائقه مسلمانان عوض کرده‌اند. شاکله‌های اسلام و شخصیت پیامبر و فهم قرآن را تا توانسته‌اند دست‌کاری و معکوس کرده‌اند. این حرف اصلی من است. بقیه سخنانم تشریح و تبیین و ارائه شاهد و مدرک بر این ادعای بزرگ است.

۳. امویان و عباسیان با اسلام چه کردند؟

تشیع از آغاز، خلافت را «غصبی» و خلفا را «طاغوت» دانست. اما بحث «نزاع مذهبی» نیست. خلفای اموی و عباسی البته از اهل سنت بودند، اما خوشبختانه بسیاری از علمای منصف و روشنفکر اهل سنت با استثنا کردن عمر بن عبدالعزیز بقیه خلفای اموی و عباسی را منحرف از خط مشی رسول الله (ص) معرفی کرده‌اند. به یکی از علمای اهل سنت گُرد هموطن اشاره می‌کنم: کاک احمد مفتی‌زاده.^۱ در اینکه به لحاظ سیاسی خلفای اموی و عباسی محکمت کتاب خدا و سنت رسولش را نقض کرده‌اند در بین علمای بصیر و منصف اهل سنت از قبیل شیخ محمد عبده و شیخ محمود شلتوت اتفاق نظر است. نیازی به صرف وقت در این موضوع نیست. قضیه روشن است.

آنچه موضوع بحث امشب من است، پاسخ به این پرسش اصلی است: امویان و عباسیان با اسلام چه کردند؟ دیگر پرسشهای بحث به این قرار است: قدرت سیاسی در چهار قرن نخست بعد از پیامبر چه تاثیری در تدوین علوم نقلی اسلامی داشته است؟ سیمایی که از پیامبر در این نقلیات (احادیث، مغازی، سیره، تفسیر، و فقه) ترسیم شده چقدر با سلاطین و ملوک دوران فتوحات تناسب دارد؟ دوران فتوحات به مجوز شرعی برای بسیاری اعمال نسبت به غیرمسلمانان نیاز داشته است، مجوزهایی که در سیره واقعی پیامبر به شهادت قرآن وجود نداشته است. در حالی که این مجوزها در سیره منقول نبوی یا تفاسیر قرآن این دوره به وفور یافت می‌شود. چرا باید به علوم نقلی عصر اموی و عباسی با احتیاط کامل برخورد کرد و حتی اصل را بر عدم پذیرش نقلیات معارض قرآن گذاشت مگر خلافت اثبات شود؟ چرا باید پدیده‌ای به نام «کارخانه تولید احادیث مجعول» در عصر اموی را بسیار جدی گرفت؟ چرا باید به راه یافتن «اسرائیلیات» در متون این دوره حساس بود؟

^۱ بنگرید به مقاله بلند [جفای جمهوری اسلامی به احمد مفتی‌زاده](#): متفکر نواندیش و مبارز کرد اهل سنت (۹ اردیبهشت ۱۳۹۷).

در جامعه ای که مهمترین شاخصش قرآن کریم و شخصیت اسوه‌اش رسول خدا بوده است، آیا ممکن بوده خلیفه که قدرت مطلقه را در دست دارد بتواند خلاف این دو میزان اسلامی عمل کند و آب از آب تکان نخورد؟! یادمان باشد که در دوران سیطره آل ابی سفیان و اوایل سیطره بنی مروان هنوز برخی صحابه پیامبر در قید حیات بودند و دوران بنی مروان زمانه نسل اول تابعین بوده است. وقتی جامعه از این دو شاقول اسلامی منحرف شده باشد، این اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه تفسیر قرآن مطابق اوضاع زمانه تحریف معنوی شده باشد و سیمای پیامبر بر همین منوال ترسیم شده باشد. در متن قرآن که نمی‌توانستند دست ببرند اما می‌شد تبیین و تفسیر متفاوتی سازگار با فکر مسلط زمانه ارائه کرد. تحریف معنوی بر اساس روایات تفسیری آغاز شد. اما مهمتر از آن باید چهره‌ای از پیامبر ترسیم کرد که با خصایل معاویه و عبدالملک متناسب باشد. پیامبری که با فرماندهی نظامی فتوحات دوران جهانگشایی بخواند، در یک کلمه «اقتدارگرا» باشد نه اهل رحمت و مروت. کارخانه علوم نقلی با چنین دستورالعملی تمام وقت با بودجه کافی حکومتی شروع به کار می‌کند و احادیث بسیار زیادی با آسناد به ظاهر صحیح تولید می‌شود که منبع نخستین کتب سیره، مغازی، تفسیر و جوامع روایی و بعداً پایه فقه می‌شود.

ابتدا به برخی از قدیمی‌ترین منابع موجود در حدیث، سیره، مغازی، و تفسیر اشاره می‌کنم. لطفاً به سال وفات نویسندگان آن توجه کنید: تفسیر مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰)، سیره ابن إسحاق (م ۱۵۰) که خود آن به شکل مستقل به زمان ما نرسیده است، المغازی واقدی (م ۲۰۷)، سیره ابن هشام (م ۲۱۸)، طبقات ابن سعد (م ۲۳۰)، المصنف ابن ابی شیبۀ (م ۲۳۵)، مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، صحیح بخاری (م ۲۵۶)، صحیح مسلم (م ۲۶۱)، سنن ابی داود (م ۲۷۵)، سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، سنن ترمذی (م ۲۷۹)، انساب الأشراف بلاذری (م ۲۷۹)، سنن کبری نسائی (م ۳۰۳)، تفسیر جامع البیان و تاریخ الرسل والملوک طبری (م ۳۱۰)، و تفسیر ماتریدی (م ۳۳۳).

کلیه این منابع در دو قرن نخست دوران عباسی نوشته شده‌اند. از دوران اموی کتابی در این حوزه در دست نیست.

اما راویان این نقلیات یا احادیث این کتابها علی الاغلب متعلق به دوران اموی هستند. بسیار بعید می‌دانم که نویسندگان این کتب اقدام که همگی از مفاخر جهان اسلام و مورد احترام من هستند - و نیمی هم ایرانی هستند! - از ساختگی بودن احادیثی که در کتبشان نقل کرده‌اند مطلع بوده باشند و عمدا حدیث جعلی روایت کرده باشند، کلا و حاشا! احادیث ساختگی کارخانه نقلیات سفارشی به قدری ماهرانه تولید شده‌اند که محدثان، سیره‌نویسان، مغازی‌نویسان، مفسران و فقهای خبره آن دوران که دغدغه نقل حدیث صحیح داشته‌اند به تردید نیفتادند و این احادیث ساختگی را به عنوان احادیث صحیح منقول از پیامبر تلقی به قبول کرده در کتب خود نقل کرده بودند. تفکر مسلط اسلامی در آن دوران در پذیرش این گونه احادیث مشکلی نداشته است.

بسیاری از این احادیث (حداقل آنها که مسند بوده‌اند و در صحاح سته یا جوامع روایی اقدم نقل شده‌اند) از صافی علوم رجال و درایه آن دوران عبور کرده بودند، یعنی علم رجال و درایه دوران اموی و عباسی غالبا به همان بلیه منابع نقلی این دوران مبتلاست. صاحبان صحاح سته آنچه نقل کرده‌اند از انبوه احادیثی است که ضعیف بودن آنها را احراز کرده‌اند. بحث من دقیقا در احادیثی است که این محدثان چیره‌دست تلقی به قبول کرده یا نویسندگان سیره و مغازی و مفسران اولیه با تشخیص اعتبار در کتابهایشان نقل کرده‌اند.

ادعای من این نیست که به منابع نقلی و احادیث موجود در جوامع روایی، سیره، مغازی، و تفاسیر نقلی اصلا نمی‌توان اعتماد کرد، همه را باید دور ریخت، و حسبنا کتاب الله! در مقابل دیدگاه مسلط اهل سنت که بر این باورند هر چه در صحاح سته آمده یا ابن اسحاق و ابن هشام و واقدی و ابن سعد نقل کرده‌اند باید معتبر دانست، را قابل نقد می‌دانم. این کتابها حاوی مطالب صحیح و معتبری هستند که به احتمال قوی قابل انتساب به رسول خداست و به همین دلیل قابل احترام و بالارزش هستند. اما متأسفانه این کتابها حتی صحاح سته دربردارنده احادیث ساختگی، موضوع و مجعول است که قطعا قابل انتساب به ساحت پیامبر اسلام نیست. به عبارت دیگر

همه کتب نقلی ما، چه سنی چه شیعه نیازمند پالایش، تهذیب و تفکیک معتبر از غیرمعتبر است. کتب اربعه شیعه و دیگر منابع نقلی ما خالی از احادیث ساخته و پرداخته غلات نیست. منابع نقلی اهل سنت هم خالی از احادیث ساخته و پرداخته کارخانه حدیث‌سازی اموی و عباسی نیست.

۴. ملاکهای تشخیص حدیث معتبر

تمیز سره از ناسره و تفکیک حدیث مجعول از روایت محتمل الانتساب به پیامبر کاری دشوار و تخصصی است. هر کس تا حدیثی را نپسندید نمی‌تواند ادعای مجعول بودن آن حدیث یا نقل را بکند. در زمینه معارف سنتی اسلام‌شناسانی در حد شیخ انصاری، آخوند خراسانی، و آقای بروجردی می‌طلبند. به اجمال به ملاک این تفکیک اشاره می‌کنم. ملاک اول عدم تعارض با محکمت قرآن کریم است. هر حدیثی، هر نقلی، و هر گزاره‌ای که قرار است به نام اسلام ابراز شود اگر متعارض با محکمت کلام الله مجید باشد بی‌اعتبار است، به تصریح پیامبر در خطبه مِئ: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»،^۲ «مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ»،^۳ «كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ». ^۴ ملاک حجیت خبر واحد عدم تعارض با قرآن کریم است. احادیثی که مضمونی متعارض با قرآن دارند، قابل انتساب به پیامبر نیستند.

ملاک دوم عدم تعارض با مسلمات «سنت عملی» پیامبر. سنت عملی یعنی آنچه پیامبر در زمان حیاتش انجام داده است و صحابه متعددی آنرا دیده و گزارش کرده‌اند. اگر خبر واحدی در سیره یا مغازی یا تفسیر نقلی یا جوامع حدیث چیزی به پیامبر نسبت داد که با مسلمات سنت عملی پیامبر در تعارض است چنین حدیثی بی اعتبار است. کارخانه جعل حدیث اموی عباسی «سنت نقلی» پیامبر را مشوش کرده‌اند. تا آنجا که باید گفت پیامبر

^۲ کلینی، کافی، تصحیح غفاری، ج ۱، ۵۶، ح ۵.

^۳ کلینی، کافی، تصحیح غفاری، ج ۱، مقدمه.

^۴ کلینی، کافی، تصحیح غفاری، ح ۱، ص ۵۵ ح ۳ و ۴، و برقی، محاسن، ص ۲۲۰، ح ۱۲۸.

موجود در کتب این دوران با پیامبر معرفی شده در قرآن و سنت عملی متهافت است.

ملاک سوم عقل. مرادم از عقل امکان وقوعی حدیث، سازگاری درونی، تناسب تاریخی و مجموعه شواهدی است که در تاریخ‌نگاری مدرن مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد. یک راوی که در نوجوانی پیامبر را درک کرده و اگر شبانه روز در خدمت پیامبر بوده باشد و تمام وقت سخنان پیامبر را یادداشت کرده باشد، احادیثی که به پیامبر نسبت داده و در کتب یادشده فراوان دیده می‌شود چند برابر عمر اوست! یعنی محال وقوعی است که همه این احادیث را شخصا از پیامبر شنیده باشد و معنای آن این است که اکثر احادیث چنین فردی جعلی است. یکی از این جعلان حرفه‌ای ابوهریره بوده است.^۵

ملاک سوم توسط علمای سنتی کمتر مورد توجه قرار می‌گرفته است. ملاک اول و دوم هم متأسفانه مورد عمل قرار نگرفته است. آنچه ملاک عمل رویکرد سنتی بوده است ملاک چهارمی است: آزمون سلسله راویان حدیث از حیث صداقت و وثاقت است. روایتی صحیح معرفی شده که همه راویان آن توثیق شده باشند. این ملاک شرط لازم حجیت خبر واحد هست، اما یقیناً شرط کافی نیست و بدون رعایت سه ملاک قبلی اصلاً قابل اتکا نیست. راوی نخست که چیزی را به پیامبر نسبت می‌دهد اگر حرفه‌ای جعل کرده باشد فجایع فراوانی تولید می‌شود. با توجه به کثرت احادیث مجعول در امور مهمه در چهار قرن نخست توسط راویان عصر اموی عباسی اصل عدم اعتبار نقلیات و احادیث این دوران است، مگر خلافت اثبات شود. به عبارت دیگر در انتساب چیزی به رسول خدا که در این دوران نقل شده باید به شدت احتیاط کرد. این احتیاط وجوبی است نه استحبابی. یعنی با زبان روزه به اتکای این منابع نمی‌توان گفت قال رسول الله!

^۵ بنگرید به کتاب محمود ابو ریه، ابوهریره، شیخ المضیره، قم: انصاریان، ۱۳۸۹.

۵. عوامل شش گانه تحریف اسلام و پیامبر در دوران ما

حداقل شش عامل دست به دست هم داده که سیمایی محرف از اسلام و پیامبر در دوران ما عرضه شود و متأسفانه در ذهن بسیاری هم جا بیفتد. آنچه تا کنون توضیح دادم و عامل اصلی است متن غیرمذهب کتب نقلی اقدام بود. عامل دوم برخی اسلام‌پژوهان غربی این نقلها را که اقدام منابع موجود محسوب می‌شوند پایه معرفی اسلام و پیامبر قرار داده‌اند، و به تدریج بخش قابل توجهی از قرآن‌پژوهی مدرن غربی - مشخصاً ریونیونیستها یعنی ونزبرو^۶ و شاگردان و پیروانش - هم بر پایه همین منابع نقلی مخدوش بنا نهاده شده است. این جریان چون قرآن را کلام خدا نمی‌دانند برایشان احادیث و نقلیات قدیمی ملاک اصلی است و اعتبار قرآن را با آنها می‌سنجند! اسلام‌شناسی تجدیدنظرطلبانه غربی روشی معکوس و مخدوش دارد. این رویکرد حتی در اسلام‌شناسی معاصر غربی با نقدهای سنگینی مواجه شده است.

عامل سوم برخی رژیمهای اقتدارگرای مدعی حکومت اسلامی و اجرای شریعت در سه کشور عربستان، ایران و افغانستان هستند که فضایی برای شهروندان خود ایجاد کرده‌اند که برخی شهروندان عطای چنین اسلامی را به لقایش می‌بخشند. این عامل در حقیقت «علت» گریز از اسلام و قرآن و پیامبر است نه «دلیل» آن. افرادی که مطالعه کافی ندارند با مشاهده عملکرد تنگ‌نظرانه و قشری «اسلام حکومتی» می‌پندارند اسلام همین است که هیأت حاکمه دارد معرفی می‌کند و پیامبر هم کسی لنگه رهبر این کشورها بوده و با «اجبار» احکام شرعی را به مردم تحمیل می‌کرده است. اسلام حکومتی زمینه‌گستر «اسلام‌گریزی» در نسل جوان و تحصیل کرده است.

عامل چهارم برخی جریانهای تندرو از قبیل القاعده و داعش در سودای ایجاد خلافت اسلامی و عمل به همین نقلیات مجعول به توهم اسلام اصیل هستند و در این راه از اعمال خشونت به نام اسلام ابایی ندارند. سیمایی که

^۶ John Wansbrough(1928-2002), Revisionists.

این جریانهای خوارج صفت خصوصا در رسانه‌های غربی ایجاد کرده‌اند همراه با عامل قبل از اسباب «اسلام‌هراسی» در میان غیرمسلمانان جهان است. متأسفانه برخی منورالفکرهای کم‌اطلاع وطنی تلقی دینی این جریان تندروی خوارجی را معادل با اسلام سنتی معرفی کرده‌اند، با این توهم که اسلام واقعا همین است که داعش کرده و پیامبر واقعا کسی شبیه بن لادن و ابوبکر بغدادی بوده و «نواندیشان دینی با بزرگ کردن اسلام مزبوحانه می‌کوشند چهره‌ای رحمانی از اسلام ارائه کنند». این حرفها فرضی نیست، متأسفانه زده شده است.

عامل پنجم. در فضای مجازی جریانهای مشکوک به شکل سازمان‌یافته به اشاعه این نقلیات مجعول مشغولند و افرادی اطلاع را متأثر می‌کنند و فراوان می‌پرسند آیا پیامبر چنین کرده است یا چرا پیامبر چنان کرده است؟ خود من حداقل هفته‌ای یک ایمیل دریافت می‌کنم که متأثر از تبلیغات مسموم اسلام‌هراسان در فضای مجازی با کپی پیست مطالبی از سیره ابن هشام یا یکی از صحاح سته از جنگهای پیامبر یا زنان ایشان یا در اوج نسل‌کشی و پاکسازی نژادی فلسطینیان غیرنظامی بی‌گناه از من درباره قتل عام موهوم یهودیان بنی قریظه می‌پرسند. اینها پرسشهایی است که از آغاز جنگهای صلیبی علیه پیامبر القا شده و همچنان ادامه دارد.

عامل ششم. آش چنان شور شده که تجدیدنظرطلبهای مسلمان ایرانی هم از این فضای مشکوک متأثر شده نظریاتی خلاف تحقیق درباره شاکله‌های اسلام، قرآن و پیامبر ارائه کرده‌اند. از آنجا که با برخوردهای غیرعلمی و ضداخلاقی برخی از ایشان محرز شد که در این معرکه‌گیری‌ها قرار نیست تحری حقیقت صورت گیرد، عطای این جریان را به لقایش می‌بخشم و جز همین‌جا در این گفتار به آن نمی‌پردازم.

با این‌که این شش عامل قرار نیست با هم سازگار باشند، دانسته یا ندانسته با هماهنگی هم عمل کرده و می‌کنند و هریک سهمی در تحریف چهره اسلام، قرآن و پیامبر بازی کرده‌اند. اکنون نوبت آن است که شواهد و مستندات از برخی نقلهای مجعولی که به این منابع قدیمی راه یافته است به عنوان مشت نمونه خروار ارائه کرده با محکمت

قرآن و سنت معتبر پیامبر و عقل تاریخی محک بزنم.

در بحث مجازات مرگ برای مرد مرتد دو خبر واحد منسوب به پیامبر پایه اصلی احکام فقهی حقوق کیفری شرعی در این زمینه است. این دو خبر واحد را مورد تجزیه و تحلیل انتقادی قرار می‌دهم.



۶. حدیث اول جعل عکرمة

حَدَّثَنَا أَبُو التُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: أَتَيْتُ عَلِيَّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) بِزَنَادِقَةٍ فَأَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ ابِ اللَّهِ» وَلَقَتَلْتُهُمْ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». ترجمه: عکرمة گفت: عده‌ای از بدعت‌گذاران (زندیق‌ها) را نزد علی (خدا از او راضی باشد) آوردند، او آنها را سوزاند. خبر به ابن عباس رسید، او گفت: اگر من بودم، آنها را به خاطر نهی رسول خدا (صلوات و سلام خدا بر او باد) نمی‌سوزاندم، [چرا که پیامبر خدا فرموده بود: کسی را] به مجازات الهی [سوزاندن در آتش] مجازات نکنید.» من آنها

را می‌گشتم، به دلیل قول رسول خدا (صلوات و سلام خدا بر او باد): «هر که دین خود را تغییر دهد، او را بکشید.»

این حدیث مهم در کلیه صحاح سته به استثنای صحیح مسلم هشت بار نقل شده است، دوبار در صحیح بخاری. من متن حدیث را مطابق صحیح بخاری نقل کردم.^۷ در اغلب آنها راوی اول عِکْرَمَة و راوی دوم ایوب است. در سنن نسائی و مسند احمد بن حنبل قتاده از عکرمه، و قتاده از حسن و انس همگی از ابن عباس روایت کرده‌اند. تنها در یک حدیث مرسله قتاده از حسن مستقیماً از پیامبر همین مضمون را روایت کرده است. واضح است که ابن عباس از آن افتاده است. در روایت دیگری ابی بُرده از معاذ بن جبل در واقعه متفاوتی در یمن همین حکم را از پیامبر نقل کرده است. نقل مشهور همان نقل عکرمه در بخاری است. چند نقل معدود دیگر از جانب حدیث‌شناسان اهل سنت ضعیف ارزیابی شده‌اند. می‌توان دیگر نقلها را نادیده گرفت و بحث را بر نقل مشهور متمرکز کرد.

قبل از بررسی سند حدیث به تحلیل متن آن می‌پردازم. ناقل اصلی حدیث عکرمه است. او سه مطلب متفاوت را نقل کرده است، یکی اینکه علی بن ابی طالب حکم به سوزاندن زناده داد و ایشان سوزانده شدند. او این واقعه را از کسی نقل نکرده و خودش ناقل مستقیم آن است. مطلب دوم خبر سوزاندن زناده به ابن عباس رسید. او گفت من اگر به جای علی بودم زناده را نمی‌سوزاندم، آنها را با شمشیر می‌گشتم زیرا پیامبر از مجازات سوزاندن مجرمان نهی کرده بود چرا که ابن عباس از پیامبر شنیده بود سوزاندن مجازات انحصاری خداوند در جهنم است. شما حق ندارید در دنیا کسی را با سوزاندن مجازات کنید. آنگاه ابن عباس دلیل کشتن زناده را این حکم

^۷ صحیح البخاری، کتاب ۸۸: استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب ۲: حکم المرتد والمردة واستتابتهم، ۶۹۲۲؛ و صحیح البخاری، کتاب الجهاد والسير، باب ۱۴۹: لَا يُعَذَّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ، ۳۰۱۷؛ الترمذی، الجامع الكبير، ۱۴۴۴؛ سنن ابی داود، ۴۳۵۱؛ سنن ابن ماجه، ۲۵۳۵؛ والنسائی، السنن الكبرى، ۳۵۰۸، ۳۵۰۹ و ۳۵۱۰.

پیامبر نقل کرده بود: «هر که دین خود را تغییر دهد، او را بکشید.» پس عکرمه غیر از آنچه خود مستقیماً نقل آن است، دو حدیث را از طریق ابن عباس از پیامبر نقل کرده است.

اما افسانه سوزندان زناده در زمان امام علی (ع) در هیچ منبع اهل سنت جز همین دو حدیث عکرمه در بخاری دیده نمی‌شود! ابن حجر عسقلانی در قرن نهم هجری در فتح الباری شرح صحیح البخاری احتمال داده که زناده مورد بحث پیروان عبدالله بن سبا از غلاتی بوده باشند که قائل به الوهیت علی بودند. در هیچ منبع تاریخی این قضیه نیامده است! بر عکس شیوه امام علی پرهیز از خونریزی تا حد ممکن بوده است، در هر سه جنگ داخلی که به او تحمیل شد نهایت کوشش را کرد تا جنگ صورت نگیرد. این یکی از علامات قطعی مجعول بودن حدیث مذکور است. احادیث معدودی که در این زمینه در منابع شیعی هم آمده ضعیف و مجعول هستند. خود واژه زندیق (دهری) که چه زمانی وارد ادبیات دوران اسلامی شده جای بحث و تحقیق فراوان دارد.

عکرمه بن عبدالله بربری (۱۰۵-۲۵) از موالی ابن عباس بود. خود عبدالله بن عباس وقتی پیامبر در صفر سال ۱۱ هجری دارفانی را وداع کرد، ۱۰ و حداکثر ۱۵ ساله بوده است. ابن قیّم جوزیه گفته است آنچه ابن عباس از پیامبر شنیده است به زحمت به بیست حدیث می‌رسد. سیف الدین آمدی تعداد این احادیث را به علت صغر سن ابن عباس تنها چهار حدیث دانسته است! عکرمه تنها در مسند احمد بن حنبل نزدیک به ۱۷۰۰ حدیث از ابن عباس از پیامبر نقل کرده است! عکرمه به دو امر متهم است یکی گرایش به خوارج اباضیه و حروریه و دیگری به دروغگویی و جعل حدیث در مقابل اخذ عطایا از ولات. او به شیوه خوارج به سادگی تکفیر می‌کرد. حروریه متهم به سفک دماء بودند. عکرمه در دفاع از مذهبش روایات متعددی را به ابن عباس نسبت داده است. علی ابن عباس به دلیل احادیث جعلی متعددی که او به پدرش نسبت داده بود به شدت از دست عکرمه شاکی بوده است. مالک بن انس روایات عکرمه را نپذیرفته است. مسلم از نقل روایاتی که عکرمه منفرداً راوی آن بوده

باشد اجتناب کرده است، به همین دلیل روایت مورد بحث را در صحیح خود نقل نکرده است. این جزئیات را از کتاب حدّ الردّة محقق مصری احمد صبحی منصور نقل می‌کنم.^۸ اینکه چگونه عکرمه با چنین پرونده‌ای روایاتش مقبول افتاده است به شدت قابل پرسش است.

اما عبارت «هر که دینش را تغییر داد بکشیدش» فرمان قتل عام است و همه ادیان را شامل می‌شود حتی تغییر به اسلام! این حکم یقیناً افترای مسلم به پیامبر اسلام است. چنین حکم مهمی را چگونه پیامبر به دور از أصحاب به شکل خصوصی تنها در گوش یک بچه (ابن عباس) گفته است؟! چطور احدی به جز عکرمه این حکم را از ابن عباس نشنیده است و ابن عباس آن را به طور خصوصی به مولای خود گفته است؟ چطور پیامبر در مدینه احدی را به جرم منفرد ارتداد فرمان قتل نداد؟ تمام مجرمانی که به فرمان پیامبر در مدینه به قتل رسیده‌اند و در سیره ابن هشام و غیر آن ذکر شده‌اند بدون استثنا جرایمی از قبیل محاربه، قتل و راهزنی و غیره داشته‌اند و متهم به ارتداد هم بوده‌اند. این را بر اساس تحقیق موردی دو نفر از اساتیدم نقل می‌کنم مرحوم استاد منتظری و مرحوم موسوی اردبیلی. خلاصه تحقیق هر دو را در کتاب «مجازات ارتداد و آزادی مذهب» آورده‌ام. مراجعه کنید. چگونه پیامبر خود به حدیث عکرمه از ابن عباس عمل نکرده است؟ این حدیث در تناقض با سنت قطعی عملی پیامبر است.

از همه مهمتر قرآن کریم هیچ مجازات دنیوی چه برسد به قتل برای مرتد تعیین نکرده است. در کتاب مذکور بعد از بررسی تک تک آیات ارتداد به صراحت اعلام کرده‌ام قتل مرتد خلاف محکمت قرآن است و روایات حاوی چنین مجازاتی فاقد حجیت است. اکنون می‌افزایم هر سه مجازات ارتداد یعنی قتل، انحلال ازدواج، و انتقال

^۸ احمد صبحی منصور، حدّ الردّة، بیروت: مؤسسه الانتشارات العربی، ۲۰۰۸، ص ۱۲۴-۱۲۱. ترجمه انگلیسی این کتاب با مشخصات زیر ده سال قبل از انتشار متن عربی منتشر شده است:

Ahmad Subhy Mansour, *Penalty of Apostasy*, translator: Mostafa Sabet, Toronto, Canada, 1998.

اموال در حیات به وارثین همانند حکم رجم زنای محصنه از احکام تورات و عهد عتیق است که در ضمن اسرائیلیات دوران اموی و عباسی به روایات اسلامی وارد شده و به فقه فریقین راه یافته است. در قرآن و سنت معتبر پیامبر از این احکام عین و اثری نیست. مدارکش را در همین جلسه ارائه خواهم کرد.

۷. حدیث دوم جعل اوزاعی

حدثنا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، حدثنا أُبَيٌّ، حدثنا الأَعْمَشُ، عن عبد الله بن مُرَّةٍ، عن مسروق، عن عبد الله (ابن مسعود)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «لا يَحُلُّ دم امرئٍ مُسْلِمٍ، يشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله، إلا بإحدى ثلاثٍ: النفس بالنفس، والثيبُ الزَّاني، والمارقُ من الدين التاركُ للجماعة.» عبدالله بن مسعود: پیامبر (صلوات و سلام خدا بر او) فرمود: «ریختن خون مرد مسلمانی که شهادت می دهد که خدای جز الله نیست و من رسول خدا هستم، جایز نیست، مگر در یکی از این سه مورد: قصاص نفس، زنای محصنه، و کسی که از دین خارج شده و جامعه را ترک می کند.» این روایت در کلیه صحاح سته در چهارده روایت آمده است.^۹ از این چهارده روایت ده روایت آن به نقل ابن عباس، دو روایت به نقل عثمان در ماجرای قتل خودش، و دو روایت به نقل عایشه ام المؤمنین. چهار روایت اخیر در سنن نسائی آمده است.

اما مخترع این حدیث که نامش در سلسله اسناد این حدیث نیامده است کس دیگری است: عبدالرحمن بن عمر الاوزاعی (۸۸-۱۵۷). اوزاعی یک قرن قبل از بخاری (م ۲۶۰) و دیگر صاحبان صحاح سته می زیست. ابن کثیر مفسر و مورخ بزرگ قرن هشتم اهل سنت در مهمترین کتابش البدایة والنهاية یا همان تاریخ ابن کثیر سوابق اوزاعی و پیشینه این حدیث را ذکر کرده است. اوزاعی در دوران اموی (مشخصا مروانیان) زندگی می کرد، ناصر

^۹ صحیح البخاری، کتاب ۸۷: الدیات، باب ۶: قول الله تعالى: ان النفس بالنفس، ۶۸۷۸؛ صحیح مسلم، کتاب القسامة والمحاربين والقصاص، باب ۶: ما يباح به دم المسلم، ۱۶۷۶ (۵ حدیث)؛ الترمذی، الجامع الكبير، ۲۱۵۸؛ سنن ابی داود، ۴۳۵۲؛ سنن ابن ماجه، ۲۵۳۴؛ النسائی، السنن الكبرى، ۳۴۶۵، عن عثمان: ۳۵۰۶، ۳۵۰۷؛ عن عایشه: ۳۴۶۶ و ۳۴۶۷.

و خادم آنها بوده، بعد خلافت عباسی را هم درک کرد و خدمت آنها درآمد. در هر دو خلافت هم متمتع بوده است. معاویه در حذف مخالفانش به فتوای فقها نیازی نداشت. حجر بن عدی را بدون اتهام ارتداد یا هر دلیل شرعی دیگری کشت. یزید بن معاویه هم در قتل حسین بن علی و اهل بیتش در کربلا، در جنگ مدینه، و هتک حرمت مکه، خود را نیازمند فتوا ندید. با مشیت الهی توجیه می کرد.

با ظهور قدریه مخالفان جبریه خلفای اموی نیازمند فتوای فقها شدند. امویان غیلان دمشقی قدری را زندانی کردند. اوزاعی فتوی به قتل غیلان و همفکر زندانش داد. در آن زمان اوزاعی هنوز حدیث حد ارتداد را اختراع نکرده بود. هشام بن عبدالملک غیلان دمشقی را اعدام کرد. ابن کثیر بهره‌های مالی او را از هر دو خلافت نوشته است. حدیث «لایحی دم امرء مسلم الا باحدی الثلاث» در پاسخ سوال سفاح عباسی از او درباره عاقبت بنی امیه حوالی سال ۱۳۲ صادر شده است! خود اوزاعی نقل کرده! او این حدیث اختراعی را بدون سند از پیامبر نقل کرده است. مراد ذیل حدیث استحلال خون بنی امیه است که به دلیل ترک سواد اعظم و جماعت عباسی متهم به خروج از دین شده‌اند! ارتداد در صدر اسلام سیاسی و قبایلی بوده نه تغییر دین شخصی.

ابوحنیفه معاصر اوزاعی بود. با خلافت همراهی نکرد و به زندان افتاد. او روایت برساخته محدثان درباری و فتاوی آنها را نپذیرفت. ابوحنیفه قیاس یا اجتهاد خود را بر احادیث اوزاعی ترجیح می داد. مقابله اهل حدیث و اهل رای! گفته شده که منصور عباسی در سال ۱۵۰ بعد از تازیانه ابوحنیفه را مسموم کرد. فقهای عصر عباسی حدیث اختراعی اوزاعی را مسند کردند و دو قرن بعد به صحیح بخاری و مسلم راه یافت بدون ذکر نام اوزاعی در سلسله سند. همه راویانی که در سلسله سند ذکر شده‌اند مطابق تحقیق احمد صبحی منصور در کتاب حد الردة که من کلیه این جزئیات درباره اوزاعی را از او نقل می کنم بدون استثنا تضعیف شده‌اند.^{۱۰} در عجبم که این

^{۱۰} احمد صبحی منصور، حد الردة، بیروت: مؤسسة الانتشارات العربی، ۲۰۰۸، ص ۹۲-۱۲۰.

حدیث با چنین سلسله سند محدودی چطور به صحاح سته راه یافته است. حدیث و فقه دوران عباسی جدا قابل مطالعه انتقادی است.

آیا در فقه حنفی به احادیث اوزاعی خصوصاً این حدیث عمل نشده است؟! کافی است به مبسوط سرخی مراجعه شود. احمد بن حنبل هم به دلیل قول به قَدَم کلام الهی در دوران محنت در زمان خلفای معتزلی عباسی به زندان افتاد اما متأسفانه در مسند او هر دو روایت مجعول مورد بحث با اسانید متعدد نقل شده است.

در حدیث دوم قول به قتل سه گروه به پیامبر نسبت داده شده است. مورد اول قصاص نفس است که مستند قرآنی دارد. دو مورد بعدی یعنی قتل مرد زانی محصن و مرد مرتد از ابداعات این حدیث مجعول است. در قرآن نه از حکم قتل (یا همان رجم) زنای محصنه عین و اثری است نه از قتل مرتد. البته در فقه فریقین قتل زانیه با روایات دیگری تأمین شده اما در عدم قتل زن مرتد در فقه امامیه و حنفی به همین روایت اکتفا شده و مجازات آزار بدنی او در اوقات نماز با روایات دیگر تأمین شده است. هیچکدام این احکام قابل انتساب به پیامبر نیست. بحث فعلی من متمرکز بر مجازات ارتداد است، خصوصاً قتل.

۸. قتل مرتد حکم تورات

اما اینکه مستند اولیه مجازات مرتد از کتاب مقدس یهود و مسیحیت به اسلام سرایت کرده است، محمد طالبی (۱۹۴۱-۲۰۱۷) محقق تونسی در مقاله ارزنده‌ای که در سال ۱۹۸۵ منتشر کرده اشاره کرده است.^{۱۱} من خلاصه‌ای از آن را در مقدمه ویرایش دوم کتابم آورده‌ام که به انگلیسی و عربی منتشر شده اما هنوز توفیق انتشارش به فارسی را نداشته‌ام. چکیده‌ای از آن را اینجا می‌آورم.

^{۱۱} TALBI, Mohamed (۰۱/۰۱/۱۹۸۵). "Religious Liberty: A Muslim Perspective," *Islamochristiana*, 11, p. ۱۱۳-۹۹.

«در حد اطلاع من در متون وحیانی تنها قرآن اینگونه دقیق و شفاف از آزادی دین و ایمان اختیاری دفاع کرده است. اسلام هرگز با اکراه گسترش نیافته است. ذمی‌ها همواره از آزادی دینی برخوردار بوده‌اند. از دوران متوکل عباسی (قرن سوم) اوضاع تغییر کرد: تحقیر خصوصا در وضع لباس. تبعیضها توسط متکلمان تئوریزه شد. برای اعدام مرتد از یک سو به اقدامات ابوبکر در جنگ با شورشیانی که از پرداخت زکات امتناع کردند استناد می‌کنند و از سوی دیگر به حدیث «من بدل دینه فاقتلوه». من در تاریخ اسلام هیچ مستند فقهی معتبر در محکومیت اعدام مرتد سراغ ندارم. احادیث ارتداد به شدت با محاربین و دزدان مسلح سرگردنه مخلوط شده است. تمام موارد اعدام مرتد در زمان پیامبر و اوایل بعد از وفاتش بدون هیچ استثنایی مربوط به محاربه است یعنی آنها که مسلحانه علیه امنیت مسلمانان اقدام کرده بودند. حدیث مذکور متواتر نیست و در روش سنتی چنین حدیثی پذیرفته نیست. به روش مدرن این حدیث زیر سوال است. دلایل متعدد داریم که این حدیث جعلی است. احتمالا تحت تأثیر سفر سوم کتاب مقدس (۴:۱۶) و سفر پنجم (۲:۱۳-۱۹) که دستور رجم مرتد است جعل شده است. اگر نه مستقیم غیرمستقیم توسط یهودیان و مسیحیان مسلمان شده.»

ترجمه فارسی دو موضع تورات/عهد عتیق در مورد مجازات مرتد را عینا اینجا نقل می‌کنم:

6 اگر نزدیکترین خویشاوند یا صمیمی‌ترین دوست شما، حتی برادر، پسر، دختر و یا همسران در گوش شما نجوا کند که «بیا برویم و این خدایان بیگانه را بپرستیم»، خدایانی که نه شما آنها را می‌شناسید و نه اجدادتان، 7 خدایان قومهایی که اطراف سرزمین شما هستند، خواه نزدیک به شما خواه دور، 8 به او گوش ندهید. پیشنهاد ناپسندش را برملا سازید و بر او رحم نکنید. 9 او را بکشید. دست خودتان باید اولین دستی باشد که او را سنگسار می‌کند و بعد دستهای تمامی قوم اسرائیل. 10 او را سنگسار کنید تا بمیرد، چون قصد داشته است شما را از خداوند، خدایتان که شما را از مصر یعنی سرزمین بردگی بیرون آورد دور کند. 11 آنگاه تمام بنی اسرائیل از

کردار شرورانه‌اش آگاه شده، از ارتکاب چنین شرارتی در میان قوم خواهند ترسید.

12-۱۴ هرگاه بشنوید در یکی از شهرهای اسرائیل می‌گویند که گروهی اوباش با پیشنهاد پرستیدن خدایان

بیگانه همشهریان خود را گمراه کرده‌اند، اول حقایق را بررسی کنید و ببینید آیا آن شایعه حقیقت دارد یا نه. اگر

دیدید حقیقت دارد و چنین عمل زشتی در میان شما در یکی از شهرهایی که یهوه خدایتان به شما داده است

اتفاق افتاده، 15 باید بی‌درنگ شهر و کلیه ساکنانش را نابود کنید و گله‌هایشان را نیز از بین ببرید. 16 سپس

باید تمام غنایم را در میدان شهر انباشته، بسوزانید. پس از آن، تمام شهر را به عنوان قربانی سوختنی برای

خداوند، خدایتان به آتش بکشید. آن شهر برای همیشه باید ویرانه بماند و نباید هرگز دوباره آباد گردد.^{۱۲}

2 اگر شنیدید که در یکی از شهرهای شما مردی یا زنی علیه خداوند مرتکب گناه شده است و پیمان او را

شکسته است، 3 و خدایان دیگری را ستایش و خدمت می‌کند و یا خورشید و ماه یا ستارگان را برخلاف فرمان

خداوند می‌پرستد، 4 هنگامی که چنین خبری را می‌شنوید، با دقت آن را بررسی کنید. اگر چنین کار زشتی در

اسرائیل اتفاق افتاده 5 آنگاه آن مرد یا زن گناهکار را به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد. 6. اما حکم

مرگ باید با شهادت دو یا سه نفر شاهد صادر شود. شهادت تنها یک نفر قابل قبول نیست. 7 اول شاهدان باید

برای کشتن او سنگها را پرتاب کنند و بعد سایر مردم. به این ترتیب محیط شما از گناه و شرارت پاک می‌شود.^{۱۳}

در منابع یهودی این چند یهودی تازه مسلمان شده به عنوان ناقلان تعالیم یهودی در میان مسلمانان معرفی

شده‌اند: عبدالله بن سلام، عبدالله بن سبا، کعب الاحبار، و وهب بن مُنَبِّه. اینکه هریک از این افراد یا یهودیان

و مسیحیان تازه مسلمان دیگر چه احادیثی ساخته و پرداخته و در متون تفسیر، حدیث، سیره و مغازی وارد

^{۱۲} سفر تثنیه، فصل ۱۳، آیات ۶-۱۳.

^{۱۳} سفر تثنیه، فصل ۱۷، آیات ۲-۷.

کرده‌اند، نیاز به تحقیقات مستقلی دارد. اینکه عکرمه و اوزاعی چطور از اسرائیلیات متأثر شده‌اند و احکام ارتداد در تورات یا عهد عتیق را در احادیث جعلی خود وارد کرده‌اند بر من پوشیده است. مستندات دو حکم دیگر ارتداد یعنی انحلال ازدواج و انتقال اموال به وارثین به محض تحقق ارتداد در منابع یهودی را هم یافته‌ام. ذکر آنها در اینجا به درازا می‌کشد.

۹. احادیث جعلی قتل مرتد در منابع شیعی

اما این دو حدیث چگونه به کتب تشیع (منابع روایی و فقهی) منتقل شد؟ در کتب اربعه و وسائل الشیعة این دو روایت نقل نشده است. روایت دوم در دیگر منابع روایی هم دیده نمی‌شود. روایت اول در دعائم الاسلام^{۱۴} و به نقل آن در مستدرک الوسائل محدث نوری^{۱۵} اینگونه مرسله نقل شده است: روینا عن رسول الله (ص): من بدل دینه فاقتلوه. اما مرحوم شیخ الطایفه طوسی (قرن پنجم) با اینکه این دو روایت را در تهذیب، استبصار و امالی خود نیاورده است، در ابتدای کتاب المرتد المبسوط کتاب بزرگ ایشان در فقه استدلالی تطبیقی قتل مرتد را اجماع امت دانسته و شش روایت مرسل را از منابع اهل سنت بدون ذکر منبع نقل کرده است. شماره‌ها از من است.

[۱] روی عن النبی (علیه وآله السلام) أنه قال لا یحل دم امرئ مسلم إلا بإحدى ثلاث: کفر بعد ایمان، أو زنا بعد إحسان، أو قتل نفس بغير نفس.

[۲] روی عبد الله بن عباس أن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: من بدل دینه فاقتلوه.

[۳] و روی أن معاذاً قدم الیمن و بها أبو موسی الأشعري، فقیل له إن یهودیا أسلم ثم ارتد منذ شهرین فقال: والله

^{۱۴} قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ۴۸۰، ح ۱۷۱۷.

^{۱۵} میرزا حسین نوری، مُستدرکُ الوسائل و مُستنبطُ المسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۳، ابواب حد مرتد، ح ۲.

لا جلست (و فی بعضها لا نزلت) حتی یُقتل قضی رسول الله (صلی الله علیه وآله) بذلك فُقتل. وعلیه إجماع الأمة. [۴] ورُوی أن قوما قالوا لعلی (علیه السلام) أنت الله، فأجج ناراً فحرّقهم فیها، فقال ابن عباس: لو كنت أنا لقتلتهم بالسيف، سمعت النبي (علیه و آله السلام) یقول: لا تعذبوا بعذاب الله، من بدل دینه فاقتلوه.

[۵] و فی هذه القضية قول علی (علیه السلام): «لما رأیت الأمر أمراً منكراً / أجمعت ناری ودعوت قنبراً».

[۶] و روي أن شیخاً تنصر، فقال له علی (علیه السلام): ارتددت؟ فقال نعم، فقال له: لعلك أردت أن تصیب مالا ثم ترجع؟ قال: لا، قال: لعلك ارتددت بسبب امرأة خطبتها فأبت عليك فأردت أن تتزوج بها، ثم ترجع؟ قال: لا، قال: فارجع. قال: لا حتی ألقى المسيح، فقتله.^{۱۶} «همو در دیگر مواضع مبسوط هم به روایت «من بدل دینه فاقتلوه» استناد کرده است.^{۱۷} روایات چهارم و پنجم را وی در اختیار معرفة الرجال کثی مسندا نقل کرده است.^{۱۸}

مرحوم شیخ طوسی هر دو روایت مورد بحث و نیز روایت غیرمشهور معاذ بن جبل به علاوه نسبت سوزاندن غلات منسوب به علی بن ابی طالب را متأسفانه «بدون تحقیق» تلقی به قبول کرده و همگی را در کتاب فقه استدلالی خود نقل کرده و حتی به آنها فتوا داده است. توسط او این احادیث وارد فقه شیعه شده است. من تفصیل تحلیل انتقادی روایات و منابع شیعی درباره ارتداد را در کتاب «مجازات ارتداد و آزادی مذهب» آورده‌ام. آنچه امروز مورد بحث قرار دادم نکات تازه‌ای علاوه بر آنچه در ویرایش اول و دوم کتاب مذکور آورده بودم. متأسفانه حدیث‌سازی دوران اموی و عباسی غیرمستقیم (از طریق حدیث و فقه اهل سنت) بر فقه شیعه هم تأثیر مخرب خود را گذاشته است.

۱۰. سخن آخر

^{۱۶} محمد بن حسن الطوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۸۱-۲۸۲.

^{۱۷} الطوسی، المبسوط، کتاب الجزایا، ج ۲، ص ۳۶ و ۵۷، و کتاب قتال اهل الرده، ج ۸، ص ۷۱.

^{۱۸} الطوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۷، ح ۵۵۶.

من به علت ضیق وقت و اینکه می‌خواستم بحث را در شب قدر ارائه کنم، فرصت تحقیق و تطبیق منابعی که در متن از دیگران نقل کردم را پیدا نکردم. امیدوارم در فرصتی دیگر این بحث را تکمیل کنم. این بحث استعداد گسترش فراوان دارد. آنچه ارائه شد تنها مقدمه‌ای بر «اسلام وارونه» دوران اموی و عباسی و ارائه تنها دو نمونه درباره قتل مرتد بود. می‌توان و باید این بحث را در دیگر موضوعات ادامه و گسترش داد. برای مثال می‌توان تبارشناسی احادیث عکرمه، اوزاعی، عبدالله بن سلام، عبدالله بن سبا، کعب الاحبار، و وهب بن مُنَبِّه را عرضه کرد. بعد از این تحقیق‌های موردی تازه عرض و طول «اسلام وارونه» در منابع نقلی دوران اموی و عباسی قابل کشف است. این تحقیق انفرادی نیست. نیاز به کار گروهی دارد. سرخطها اینجا ارائه شد. امیدوارم دیگر حلقه‌های مفقوده این بحث ضروری توسط کارشناسان این حوزه مورد بحث و تحقیق قرار گیرد. چنین تحقیقی بر بسیاری تتبعات تکراری رایج رجحان دارد و محصول آن معرفی سیمای قرآن، اسلام و پیامبر در کنار انبوه ضداطلاعات و سوءاطلاعات در این زمینه است.

سخنرانی زنده، ۲۳ رمضان ۱۴۴۶، ۳ فروردین ۱۴۰۴



kadivar.com

[/https://kadivar.com/21672](https://kadivar.com/21672)

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.